

سمینار بومی سازی علم اقتصاد

سخنران: دکتر درخشان

بحث بومی سازی علم اقتصاد است. خوب اول این سوال بوجود می آید که منظور از بومی سازی چیست؟

در جلسه قبل، اساتید برخی مطالب را مطرح کردند و چون من توفیق نداشتیم که در جلسه دیروز حضور داشته باشم، شاید برخی از نکات تکراری باشد.

من فکر می کنم که برای اینکه ما مفهومی از بومی سازی را داشته باشیم، از این سوال آغاز می کنیم که اگر هم اکنون از کسی مثل پروفسور ساماریکسون، که به هر حال در مرز دانش علم اقتصاد هست و سالیان سال این مرز را جلو برد، دعوت کنیم که به ایران بیاید و ایشان را در جلسه ای که مسئولان و برنامه ریزان کشور و دست اندرکاران تنظیم علوم اقتصاد کشور هستند، دعوت کنیم و این سوال را بپرسیم که نظرتان در مورد مسائل اقتصاد ایران چیست، ایشان فقط سکوت می کنند. چند وقت پیش از پروفسور صبوریان دعوت شد که به ایران بیایند. ایشان سه هفته در ایران بودند و یک دوره ای را در ایران تدریس کردند و یکی دو جلسه هم، یا یک جلسه که من هم بودم، برخی از دانشگاهیان دست اندر کار دولت بودند و بحث را کشیدند به مسائل اقتصادی کشور. ایشان گفتند من در مورد مسائل ایران نظری ندارم و بعد از مدتی که گوش داد، گفت که خیلی استفاده کردم. پس ملاحظه می کنید که کسانی که الان در مرز علم اقتصاد هستند، اما وقتی که

نظرشان را در مورد مسائل اقتصادی کشور می پرسیم، می بینیم که نظرشان این است که نظری نداریم.

این شاید بهترین مثالی باشد که ما بتوانیم در مورد بومی سازی یک علم بزنیم. یعنی مسلط شدن به یکسری از رشته های علوم انسانی به ویژه اقتصاد و رسیدن به مرز دانش در آن قسمت و حتی توسعه و جلو بردن مرز دانش. کسانی مثل پروفسور صبوریان که یک ایرانی است، اصلاً به این معنا نیست که بتوانند در مورد مسائل اقتصادی ایران نظری بدهند. بلکه باید به نوبه خودشون باید بیایند و در این زمینه کار کنند و اول در کنار کارشناسان ایرانی قرار بگیرند. آنگاه می توانند کمک خیلی خوبی بکنند آنهم به خاطر دقت نظر هاشون. ما به این می گوئیم بومی سازی.

به عبارت دیگر، اگر ما می خواهیم مسائل کشور خودمون را حل کنیم و کمکی کنیم بر به کار گیری علم اقتصاد، در آن صورت ما مسئله ای داریم به نام بومی سازی. حالا شاید

این کلمه خیلی جالب نباشد و خودم هم خیلی دوست ندارم این کلمه را، ولی اگه بخوایم بفهمیم. این مثال را می آورم که برای شما آوردم. تصور کنید یک لحظه که ما بهترین استادان علم اقتصاد را از سراسر دنیا دعوت کرده ایم و آنها را در شورای عالی اقتصاد کشور گذاشته ایم، آیا اون کلید گم شده علم اقتصاد بدست می یاد؟ ولی فکر می کنم اگه بهترین اقتصاددان های دنیا را بیاوریم و بگوییم شما این برنامه پنج ساله ای رو که ما در پیش رو داریم ببینید و نظراتتان را بگویید، تنها اتفاقی که می افتد این است که فقط سکوت می کنند. البته در صورتیکه اقتصاددانان خوب را بیاورید. چون آشنا نیستند.

همین عده رو از بانک جهانی و صندوق بین المللی که افراد بسیار بی سواد هستند، اینها هنوز نیامده اظهار نظر می کنند. اینها کارشان اینه که کشور به کشور راه می افتند، هر کشور همون نظریاتی را که به کشور دیگر گفته اند، تکرار می کنند و وقتی که با کارشناسان واقعی اون کشورها مواجه می شوند، فوری می بینیم که خلع سلاح می شوند و جلوی زبون خودتون رو می گیرند. اینها آماتور هستند. اینها رو از اقتصاددانان تراز اول نبینید. چند نفر اقتصاددان بزرگ هستند که در اینجا ها کار می کنند؟ اونها راه نمی افتند از این کشور به اون کشور. اینها کارشناسان جزء هستند که از این کشور به اون کشور راه می افتند و حرف های بی خودی می زنند و نوعا هم به جاهایی می روند که افراد خیلی قوی در برابرشان نیستند. بحث من این افراد نیست. بحث من اقتصاددانان واقعی است. آنها تا آشنا نباشند با مسائل اقتصادی یک کشور، بهترین کاری که می کنند این است که سکوت می کنند و می گویند که بذارید ما استفاده کنیم. چرا که پروفیسور صبورین این کار را کرد. پس بومی سازی اقتصاد یعنی اینکه ما دانش مدون اقتصاد رو درک نکنیم سپس به کار بگیریم برای حل و فصل مسائل خودمون. حالا در این مورد می شود چند مسئله رو دید:

نکته اول این است که آیا ما با بومی سازی اقتصاد منظورمان تولید یک علم اقتصاد جدید هست متفاوت با آنچه در کتابهای درسی یا در محافل آکادمیک ارائه می شود؟ یعنی آنچه تاکنون در دانشگاههای دنیا تدریس شده و حدود دویست و خورده ای سال سرمایه گذاری علمی شده، اینها به درد ما نمی خورد؟ و مراد ما از بومی سازی این است که هزینه بر اندازیم و از اول شروع کنیم و اقتصاد متناسب با اقتصاد کشور

خودمون درست کنیم یا نه؟ اینجا خیلی بحث سنگین می شود. خیلی ها فکر می کنند که اقتصاد هم مثل علم نجوم یا علم فیزیک یا علم شیمی است. دیگه وابستگی به کسای خاصی ندارد. من سعی می کنم وارد این بحث نشوم. چون بحث خیلی متدلوژی است. ولی قبول هم نمی کنم که در یک مجموعه به عنوان علم اقتصاد که خلاف آن را نمی شود تصور کرد و هر آنچه خارج آن هست علم اقتصاد نیست. به هر حال من این مسئله رو از بحث جدا می کنم. چون همان طور که عرض کردم نیاز به یکسری مباحثات خیلی طولانی تر از این فرصتی است که ما در اختیار داریم ولی من جواب منفی به این مسئله نمی دهم که نه هیچ مجموعه مطالعاتی نیست خارج از این مجموعه موضوع و هر آنچه هست همین است و این علم است. نه متصل است به ایدئولوژی نه متأثر از ایدئولوژی است.

من معتقدم علوم انسانی حتی اقتصاد به شدت متأثر از ایدئولوژی و فرهنگ ها است و این چیزی که می گوئیم علم است آنگونه که فیزیک علم است. این طور نیست. اگر اقتصاد رو چنان پایه سازی می کنیم که همان علم فیزیک باشد، یعنی جدا بشود از ایدئولوژی ها، جدا بشود از فرهنگ ها، دیگه اون یک علم بسیار مجربی است که اصلاً کاربردی دیگه ندارد. همون کاری بود که بازار شاید نزدیک به 150 سال پیش انجام داد و یک حرکتی بود در برابر مارکسیسم تا آنجا که من مطالعه کرده ام و به آن رسیده ام. یعنی برای اینکه مارکسیسم را کنار بگذارند، در آن زمان دو راه بود:

یک راه نقد مارکسیسم بود که در این زمینه شکست خوردند. یعنی متوجه شدند که این مجموعه به قدری قوی است به این سادگی زمین نمی خورد.

دوم، پاک کردن صورت مسئله بود. یعنی بنا کردن اقتصادی که در تیررس حملات مارکس نمی تواند قرار بگیرد و من فکر می کنم که راه حل دوم را انتخاب کردند و به همین دلیل است که بعضی ها وارواس را بزرگترین اقتصاد دانی می دانند که تاریخ دیده است. برای اینکه اقتصاد را از جایی شروع کرد که کالا از تیررس حملات مارکس و مارکسیسم دور باشد و همین بحث مطلوبیت، تعادل مصرف کننده، تعادل بازار و تعادل تولید کننده را مطرح کرد. شاید تا مدتها، شاید تا 50 سال یا حتی بیشتر کسی حتی زحمت خواندن کتاب وارواس را به خودش نداد. همون کتابی که الان مبنای اقتصاد خرد است.

تا بعد ها که کینز یک انقلاب بزرگ را در اقتصاد مطرح کرد، صراحتاً اعلام کرد که ما هیچ رابطه ای با کلاسیک ها و نه نئوکلاسیکها نداریم. به اصطلاح ضرب المثل انگلیسی، گفت که ما لباس هر دو را از تن بیرون کردیم. به عبارتی می توانیم بگوئیم

که کینز بومی کرد اقتصاد رو در آن زمان. یعنی سعی کرد که آنچه به عنوان مجموعه از اندیشه های حاکم بود، این را تغییر بدهد و علمیت را مبنا قرار بدهد و مجموعه ای از تئوری ها را بنا کنه که این عینیت را بتواند تفسیر کند و مشکلات علمیت را حل کند. شاید از این زاویه که نگاه کنیم، کاری که خانوم تاچر و ریگان کردند در دهه 70، یک بومی سازی بود. یعنی درست در اوایل دهه 70 که کم و پیش معلوم شده بود خطر کمونیسم منتفی است، بحث های عدم مداخله دولت و کوچک سازی دولت و توسعه بخش خصوصی مطرح کردند. این بحث توسعه بخش خصوصی بحثی نیست که در ذهن اقتصاددانان ایران بوجود آمده باشد و ما در کشورمان مطرح کرده باشیم. این بحثی است که خانوم تاچر و ریگان در انگلستان و آمریکا مطرح کرده اند و تئوریستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به آن شکل و شمایل تئوریک دادند. چرا؟ از دیدگاه من چون کم و بیش خطر شوروی منتفی بود. البته به علت انقلاب اسلامی در سال 79 و بعد هم جنگ تحمیلی برای ما، این اقدام خانوم تاچر و ریگان تقریباً پانزده شانزده سال به ما دیر رسید. بعد از جنگ و دوران بازسازی یا سازندگی تازه این پیام دریافت شد. نه اینکه این پیام، ابتکار دانشمندان و کارشناسان ایرانی بوده باشد. این یک مطلبی بود ساخته و پرداخته شده بود د دنیا، تازه به ما ابلاغ شد.

این هم شاید یک بومی سازی بود که در اروپا و آمریکا انجام شد. یعنی متحول کردن اون معیارهای که بعد از کینز شکل گرفت. اقتصاددانان بزرگی مثل کارلو و ... این بحث را جلو آوردند و همه اینها پیرامون یک محور و فقط یک محور بود و اون دخالت دولت و برنامه ریزی های دولتی و سیاستهای مالی و پولی که توسط دولت مدیریت بشود. فراموش نکنید سازمان مدیریت و برنامه ریزی در کشورها بعد از کینز بوجود آمد. کشورها که سازمان برنامه نداشتند. این کینز بود که گفت دولت ها باید دخالت کنند و برای این کار نهاد سازی شد و اتفاقاً از نخستین کشورهای در حال توسعه که در این زمینه حرکت کردند، ایران بود. چون ایران در معرض خطر کمونیسم بود.

پس ملاحظه می کنید که چگونه این جریانات اصلی اقتصاد دارد به اصطلاح بومی سازی می شود. یعنی اندیشه ها تغییر می کند. چه طور است که کار این همه متفکر بزرگی که اسم بردم، کینز و بعد از کینز در مورد دخالت دولت و محوریت دولت در توسعه اقتصادی، الان یکباره به دست فراموشی سپرده شده است؟ الان فقط می گویند بازار و عدم مداخله دولت. خوب می شود گفت که این نوع بومی سازی است که در غرب شکل گرفت و به ما ابلاغ شد. اون موقع هم که می گفتند مداخله دولت، باز در غرب شکل گرفت و به ما ابلاغ شد.

بنابراین، از این دیدگاه، یا حتی جلوتر برویم، مثال دیگر براتون بزنم. برای خود اقتصاد کینز که بحث مداخله دولت را مطرح می کند، نیاز به ابزار گیم تئوری ندارد، نیاز به ابزار برنامه ریزی دارد. کلا گیم تئوری نمی تواند مورد استفاده قرار بگیرد. اما وقتی که اقتصاد بر مبنای بازار می شود و رویا رو محور می شوند، آنوقت گیم تئوری موضوعیت پیدا می کند و تازه گیم، بین بخش خصوصی و دولت، که اگر دولت این تصمیم را بگیرد بخش خصوصی چه عکس العملی را نشان می دهد و الان می بینید که دارد محوریت پیدا می کند و به لحاظ تئوریک، مداخله دولت را زیر سوال می برد. چون می گوید که اگر دولت مداخله کند و برنامه ریزی کند و این برنامه ریزی را اعلام کند بخش خصوصی متناسب با آن عکس العمل نشان می دهد و لذا برنامه های دولت آن حاکمیت خودش را از دست می دهد و اگر برنامه های خودش را اعلام نکنند که با اصول دموکراسی سازگار نیست. اگر اعلام بکنند و دروغ بگویند، اعتبار دولت از بین می رود. اگر واقعیت را بگویند دیگر به اون اهدافش نمی رسد. اگر از الان بگویند که چطور می خواهیم نرخ مالیات یا نرخ بهره یا ... را تغییر بدیم، بخش خصوصی از الان متناسب با آن عکس العمل نشان می دهد و در زمان اجرای اون برنامه دیگر اون کارایی لازم را ندارد. چون برنامه ریزی دولت بر اساس وضع موجود است نه عکس العمل بخش خصوصی. پس ملاحظه می کنیم که همه این تحولات عظیمی که در اقتصاد غرب دارد اتفاق می افتد، ما می توانیم بومی سازی در نظر بگیریم. حال چرا در مورد خودمون نتوانیم بگوئیم؟

ما ملاحظه می کنیم که این تحولات اندیشه ها و نظریات اقتصادی و تطبیق آنها با واقعیت ها، که این واقعیت ها عبارت از تغییر در روابط بین الملل، تغییر در ساختار سیاسی، تغییرات تکنولوژی و ... است، به عبارتی بومی سازی است.

اگر بومی سازی را در این معنا به کار ببریم، یعنی توفیق دادن نظریات اقتصادی با تحولاتی که در علمیت و در اوضاع و احوال و زندگی اقتصادی یک جامعه در فضای بین الملل دارد شکل می گیرد و این تغییرات و تحولات در زندگی اقتصادی، همه اش ناشی از اقتصاد نیست. ناشی از تغییر در فرهنگ ها، تغییر در نظام سیاسی و ... می باشد. حتی تغییر در رشد دانش. و این به جای اینکه آرامش به دنیا بدهد، دنیا را نگران می کند. حتی نگرانی در بازارهای مالی بوجود آمده است.

خوب در چنین وضعیتی باید اقتصاد بومی سازی بشود. یعنی چه یعنی خودش را با اوضاع و احوال تطبیق بدهد. از این منظر بومی سازی معنی پیدا می کند. این بومی سازی در دنیا متأسفانه اتفاق افتاده است از زمان بالاس که من تاریخچه آن را براتون

گفتم که بومی کرد اقتصاد را نسبت به عکس العمل مارکسیسم تا فعالیت الان که بحث بخش خصوصی و عدم مداخله دولت است. تا تحولاتی که در آینده بوجود خواهد آمد. این قسمت اول عرایض بنده بود که آیا بومی سازی، منظور تغییر خود دانش اقتصاد است که گفتم وارد آن نمی شوم اما شدم. من نمی توانم این را رد کنم می توانیم راجب آن بعدا بحث کنیم.

من دوست دارم یک تحقیقی انجام بشود و چندین بار هم پیشنهاد کرده ام، راجع به این که اقتصاددانانی که در دولت بوده اند، عمدتاً بعد از انقلاب اسلامی، چقدر از دانش اقتصادی خودشان که خواندید و تدریس کردید، در مدیریت کشور استفاده کرده اند؟ اگر واقعاً اقتصاد همین است که یک فرد در طول دو سه سال، به خوبی به این علم مسلط شود؟

خوب چه قدر مسئولان و اقتصاددانانی که در رأس امور قرار گرفته اند از دانش اقتصادی خودشان استفاده کرده اند؟ اگر به همون اندازه ای که آنها بهره گرفته اند، می توان گفت که علم اقتصاد کاربردی است، بقیه آن باید بومی سازی بشود.

اخیراً من یک مقاله ای از «بران چاپ» خواندم. ایشان یک صاحب نظر بزرگ در اقتصاد کلان است. ایشان هفتاد و خورده ای صفحه فرمول نوشته بودند تا سه تا نتیجه گیری خودشان را اثبات کنند. خوب این سه تا نکته را همه کم و بیش می دانستند. این همه

...

این همه...

می گویند بیپهوده سخن به این درازی!!

ایشون می گوید که یک تحولی در اقتصاد لازم است. ابتدا می خواهید برید اسمش را بومی سازی بگذارید. یعنی آنچه به نام اقتصاد طرح است، توان تحلیل مسائل روز نه کشور ما بلکه دنیا را ندارد. تازه این برای دنیا بوجود آمده است. یعنی منظورم کشورهای پیشرفته فرهنگی منظورم است. تا به ما برسد خیلی مشکلات دیگر هست. اگر اسم این رفع مشکل بومی سازی است، ما به شدت به آن نیازمندیم. به لحاظ متدلوژی، ما نیازمند بومی سازی هستیم. به لحاظ خنوهتغاذ، چیزی به نام علم اقتصاد داریم یا نداریم، من می گویم تأمل لازم است. باید مطالعه بشود و چهار نمونه برای شما نشان دادم که تحولات اساسی در علم اقتصاد اتفاق افتاد. هر چند که امروز می گویند تلفیقی بین همه این ها می کنیم. خوب طبیعی باید این را هم بگویند. اما شما چرا به کتاب خود کینز مراجعه نمی کنید؟ کینز مگه بی سواد بود؟ که می گوید ما ارتباط خود را با اقتصاد کلاسیک و نئو کلاسیک مطلقاً، قطع کردیم. خوب البته الان باید بانک

جهانی و صندوق بین المللی پول و اقتصاد متعارف بگویند که نه خیر، مهم کینز را ما داریم هم آدام اسمیت را داریم و هم وارواس را داریم. اگر نگویند که این انسجام علم اقتصاد از بین می رود.

پس ملاحظه می کنید که من چند مورد را نشان دادم که در تحولات اندیشه های اقتصادی که کاملاً برخلاف قبل از خودشون حرف زده اند. من کاری به این نویسندگان کتابهای درسی ندارم. بحث من، اندیشمندان و نظریه پردازان بزرگ اقتصادی است. پس ملاحظه می کنید الان هم نمی توانیم این فرضیه را رد کنیم که بومی سازی می تواند حرفی نو در اقتصاد باشد که به لحاظ ایدئولوژی، به لحاظ فرهنگی، به لحاظ اوضاع ما، یک ساز و کار متفاوتی داشته باشد. از این بحث که بگذریم، بومی سازی در مسائل اقتصاد نه علم اقتصاد، که مسائل را بومی کنیم. ببینیم کشور ما چه مسائلی دارد، راجع به آنها تمرکز کنیم در دانشگاه ها. خیلی ما باید کار کنیم. در آن صورت من فکر می کنم درس هایی مثل اقتصاد توسعه، اقتصاد ایران، پایگاه اقتصادی دولت، ساختار بخش خصوصی و ... اینها باید خیلی واحدهای زیادی رویش گذاشته شود. بنابراین برنامه درسی علم اقتصاد کلاً باید بومی سازی بشود. آنچه ما الان داریم، حاصل یک سری تعدادی بودند اول انقلاب آمدند و این برنامه ها را نوشتند و هنوز وبال گردن دانشگاه های ماست. آخه کجای دنیا اینهمه خرد و کلان و آمار درس می دهند تا بشود اقتصاد سنجی تا بعد بتوانند مسائل اقتصادی ایران را مطالعه کنند آنوقت خود اقتصاد ایران نمی دونم یا اختیاری است یا یک درس سه واحدی. می رسیم به درس نظام های اقتصادی یک درس اختیاری است. بعداً که فارق التحصیل می شود کلاً از اقتصاد ایران بیزار است.

پس اگر منظور از بومی سازی، بومی سازی مسائل اقتصاد است، خیلی جالب است. فرضیه بعدی این است که ما بومی سازی را، بومی سازی اندیشه های یا توان فکری اقتصاددانان کنیم. یعنی فضای فکری اقتصاددانان را به سمت بومی سازی ببریم. این هم خیلی جالب است. یعنی اقتصاددانان را علاقه مند به مسائل اقتصاد ایران کنیم. که برای این باید ساز و کار خوبی اندیشید.

پروژه های تحقیقاتی پاسخگو نیست. این پروژه های تحقیقاتی جواب ندارد. پس بومی سازی اندیشه ها یا فضای فکری اقتصاددانان و دانشجویان خیلی مهم است که راجع مسائل اقتصادی کشورمان باندیشند. نگران باشند. ببینید الان شما بهترین جوانان این کشور در رشته اقتصاد هستید. شما باید دغدغه این را داشته باشید که بتوانید مسائل

این کشور را حل کنید. اگر اینطور فکر می کنید؟، یک دانشجوی بومی هستید. آگه ما معلم ها دغدغه اش را داریم، یک معلم بومی هستیم.

اگر ما اقتصاددان ها دلمان شور مسائل کشورمان را زد، اقتصاددانان بومی هستیم. اگر به هر دو ما بی احترامی شد و ایستادیم و باهم فکر کردیم راجب به حل مسائل اقتصاد کشور، آنگاه اقتصاد را بومی کرده ایم.